

مدرن درباره رابطه عدالت و جامعه است (که در آخر فصل اول اشاره شد) و از سوی دیگر، تلقی عدالت به مثابه نوعی ارزش اجتماعی است (ص ۹۱) که در فصل سوم، تلاش می‌کند آن را به مثابه والاترین ارزش اجتماعی تبیین کند. واعظی در ادامه این فصل، ادله اربعه مخالفان عدالت اجتماعی (بنیادگرایی اخلاقی، بی‌معنا بودن عدالت اجتماعی، لغافی و غیرعملی بودن عدالت اجتماعی و تقدم ارزش نااخلاقی بر ارزش اخلاقی) (ص ۹۶-۱۰۸) را طرح و رد می‌کند. با رد این ادله، مبنای ارزشمندی عدالت را از منظر علامه طباطبائی (ره) (ص ۱۱۱-۱۱۶)، ارزش سیاسی عدالت را با تأکید بر نظریه عدالت رالز (ص ۱۱۶-۱۲۰) و ارزشمندی حقوقی عدالت را عمدتاً با توضیح رابرت نوزیک (ص ۱۲۰-۱۲۳) طرح و نقد می‌کند و در نهایت به طرح دیدگاه مختار خود می‌پردازد. مطابق دیدگاه مختار نویسنده محترم، «عدالت اجتماعی، در مبحث خاستگاه و منشأ ارزشمندی، موضوع و مسئله‌ای مستقل و جدا از بحث منشأ ارزشمندی عدالت نیست و ترکیب عدالت اجتماعی و اضافه شدن قید اجتماعی یا توزیعی، مسئله و پرسش فلسفی جدیدی درباره منشأ ارزشمندی عدالت ایجاد نمی‌کند» (ص ۱۲۳). مؤلف گران قدر در توضیح این ایده، اول به درک معرفت‌شناختی و مبتنی بر عقل نظری از عدالت اشاره کرده و به قابلیت بسط این درک در همه امور عالم از جمله جامعه اشاره می‌کند (ص ۱۲۴)؛ دوم با تکیه بر قلمروی عقل عملی استدلال قبل را بازسازی می‌کند (ص ۱۲۴-۱۲۵)؛ سوم به فطری و ذاتی بودن عدالت به مثابه دلیلی بر عمومیت آن اشاره می‌کند (ص ۱۲۵)؛ چهارم استدلال سوم را به قلمروی حیات اجتماعی و جامعه نیز بسط می‌دهد (ص ۱۲۵-۱۲۶)؛ پنجم با بهره‌گیری از تشبیه عام بودن اموری همچون جمال و زیبایی، عدالت را نیز شامل این عمومیت می‌داند (ص ۱۲۶)؛ ششم با نظر به ادله مخالفان عدالت اجتماعی معتقد است این ادله ناظر به بخشی دانستن عدالت اجتماعی در بخش‌های خاصی از حیات اجتماعی و نه کلیت جامعه هستند و این استدلال به معنای نفی ارتباط عدالت اجتماعی از عدالت نیست (ص ۱۲۶) و در نهایت هفتم، تحقق عدالت در هر بخشی از جامعه که بی‌عدالتی حاکم باشد، به معنای امکان همه‌جایی تحقق عدالت در جامعه است و ارائه الگو برای این امر، منوط به اعتقاد به وابستگی عدالت اجتماعی به عدالت است (ص ۱۲۷). بخش پایانی فصل دوم، به توضیح استدلال‌های مذکور در ارتباط با شریعت و آموزه‌های اسلامی اختصاص دارد (ص ۱۲۸-۱۵۹). اگر به‌طور خلاصه به مهم‌ترین ثمره این بحث قصد اشاره داشته باشیم، تأکید حجت الاسلام والمسلمین واعظی بر این است که «عدالت اجتماعی مورد نظر اسلام، تنها در پارادایم فقه حکومتی و فقه را در ساحت اداره کلان جامعه دیدن و رصد اقتضائات و شرایط عینی و متحول جامعه و دخالت دادن این ملاحظات واقعی و انضمامی در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و وضع قوانین و تنقیح فرایندها و اصلاح ساختارها امکان‌پذیر است» (ص ۱۶۴).

● نقد فصل دوم

مهم‌ترین نقدی که می‌توان درباره فصل دوم مطرح کرد، ناظر به توضیح ناکافی مؤلف محترم درباره حیات اجتماعی و واقعیت آن است. همان‌طور که می‌دانیم در میان نظریه‌پردازان کلاسیک جامعه‌شناسی، حداقل سه رویکرد پوزیتیویستی (با تأکید بر کنت و دورکیم)، انتقادی (مارکس) و تفهیمی (وبر) وجود دارد که هر کدام از آن‌ها توضیحی متفاوت از «هستی» جامعه ارائه داده‌اند. در نگاه اثباتی، فی‌المثل در نزد دورکیم، قلمروی عقل عملی کانت، یعنی اخلاق و دین، با این توضیح که بررسی و پژوهش درباره اصل موضوعه‌ای^۱ به نام جامعه،^۲ برخلاف خداوند بانفس در نظر کانت، از طریق آزمون تجربی ممکن و میسر است (دورکیم، ۱۳۸۳: ۱۰۴)، در خدمت اثبات این ادعا قرار می‌گیرد که هستی جامعه، همچون موضوعات علم فیزیک، غیرقابل پرسش است. در نگاه انتقادی و دیالکتیکی مارکس، جامعه سرمایه‌داری به مثابه هستی‌ای توضیح داده می‌شود که فی‌مابین دو طبقه دیالکتیکی و در تضاد مستمر بین آن‌ها شکل می‌گیرد و البته با وقوع انقلاب کارگری متحول خواهد شد (Marx، ۱۹۷۶: ۳۰۰-۳۰۱). در رویکرد تفهیمی، واقعیت